

گذار به موج سوم جامعه‌شناسی

محمد توحیدفام



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

فهرست مطالب

دیباچه.....	۳
مقدمه.....	پانزده

بخش اول: گفتار در روش

فصل اول: در آمدی بر اصول نظریه پردازی اجتماعی.....	۳
رویکرد اثباتی (موج اول جامعه‌شناسی: جامعه‌شناسی اثباتی یا علت‌کاو).....	۱۲
رویکرد تفسیری (موج دوم جامعه‌شناسی: جامعه‌شناسی تفسیری یا معناکاو).....	۱۶
تفاوت‌های رویکرد موج اول اثبات‌گرایی و موج دوم تفسیر‌گرایی.....	۲۰

فصل دوم: نظریه‌های جامعه‌شناسی در امریکا و اروپا.....	۲۳
نظریه‌های جامعه‌شناسی در امریکا.....	۲۳
نظریه‌های جامعه‌شناسی در اروپا.....	۲۶

فصل سوم: شباهت‌ها و تفاوت‌های دو دیدگاه خرد - کلان و ساختار -

عاملیت.....	۲۹
شباهت‌ها.....	۳۰
تفاوت‌ها.....	۳۱

فصل چهارم: تعامل گرایي ۳۳

بخش دوم: تبارشناسی مکتب‌های کنش‌گرا و ساختارگرا

فصل پنجم: خاستگاه نظریه کنش ۳۹

ماکس وبر ۴۳

تالکوت پارسونز ۴۵

فصل ششم: مکتب‌های جامعه‌شناختی کنش‌گرا ۴۹

نظریه کنش متقابل نمادین ۴۹

نظریه تضاد ۵۲

نظریه مبادله ۵۳

جامعه‌شناسی پدیدارشناختی ۵۴

روش‌شناسی مردم‌نگر ۵۵

نظریه انتخاب عقلانی ۵۷

مکتب اصالت وجود ۵۸

فصل هفتم: خاستگاه نظریه ساختارگرا ۶۱

دوسوسور ۶۱

اشتراوس ۶۳

فصل هشتم: مکتب‌های جامعه‌شناختی ساختارگرا ۶۵

مارکسیسم ۶۵

انواع مارکسیسم ۶۶

مارکسیسم ساختاری ۶۸

لونی آلتوسر ۶۸

لوکاج ۶۹

مکتب فرانکفورت ۷۰

نظریه انتقادی ۷۱

فصل نهم: تعامل گرایان ۷۵

بخش سوم: آنتونی گیدنز

زندگی‌نامه ۸۱

روش‌شناسی ۸۲

فصل دهم: کنش از منظر گیدنز ۸۵

فصل یازدهم: ساختار از منظر گیدنز ۹۱

بخش چهارم: پیر بوردیو

زندگی‌نامه ۱۰۳

روش‌شناسی ۱۰۸

فصل دوازدهم: کنش از منظر بوردیو ۱۰۹

فصل سیزدهم: ساختار از منظر بوردیو ۱۱۷

بخش پنجم: یورگن هابرماس

زندگی‌نامه ۱۲۵

روش‌شناسی ۱۲۸

فصل چهاردهم: کنش از منظر هابرماس ۱۳۱

جهان زیست ۱۳۵

عقلانیت ۱۴۰

زبان ۱۴۳

گفتمان ۱۴۵

فصل پانزدهم: ساختار از منظر هابرماس ۱۴۹

بخش ششم: تعامل کنش و ساختار در اندیشه‌های گیدنز، بوردیو و هابرماس
 فصل شانزدهم: ساخت یابی (ساختمندی) ۱۶۵

فصل هفدهم: ساختارگرایی تکوینی ۱۷۱

فصل هجدهم: کنش ارتباطی ۱۷۷

فصل نوزدهم: شباهت‌ها و تفاوت‌ها در اندیشه‌های گیدنز، بوردیو و هابرماس ۱۸۵

الف. شباهت‌ها ۱۸۵

ب. تفاوت‌ها ۱۹۱

نتیجه‌گیری ۱۹۳

فهرست منابع ۲۰۹

نمایه ۲۲۱

دیباچه

مفاهیمی چون کنش، کنشگر، فرد، عامل، فاعل، کارگزار، شخص، سوژه، و ذهن در برابر دانش‌واژه‌هایی مانند ساختار، جمع، جامعه، نظام، ابژه و عین مفاهیمی مهم و ارزشمندند که ذهن و اندیشه انسان را به خود معطوف داشته‌اند و همواره با هم یا در مقابل هم فرض گردیده‌اند. وقتی سخن از فرد در مقام عامل پیش آید، به‌طور حتم، ملزومات تقاضاهای عامل و کنشگر، عوامل تحقق، یا موانع و محدودیت‌ها در مقابل این تقاضاها نیز مطرح می‌گردد.

فردباوری و جامعه‌محوری، ذیل تعبیرهای متفاوت، از دیرباز مشغله ذهنی اندیشمندان و فیلسوفان اجتماعی بوده است و به منزله دو دیدگاه متمایز در هر دوره تاریخی طرفدارانی داشته‌اند؛ به‌ویژه از سده نوزدهم به بعد، نظریه‌های اجتماعی گوناگونی حول این دو رویکرد شکل گرفته‌اند. این مسئله که فرد بر جامعه تقدم دارد، یا جامعه بر فرد، اینکه اندیشه، نیت و ذهن است که ارجح است، یا واقعیت، تجربه و عینیت، و مفاهیمی از این گونه موجب شکل‌گیری مکتب‌های متفاوتی چون لیبرالیسم (اراده‌گرایان و اختیارگرایان)، یا مارکسیسم (جبرباوران و ساختارگرایان) گردید.

توانایی کنشگر برای کنش آگاهانه و اراده آزاد، و جامعه به منزله بستر شکل‌گیری تقاضاهای کنشگران در قرن بیستم پررنگ‌تر شد و

نظریه‌پردازانی چون مارکس، هگل، وبر، دورکیم، پارسونز، شوترز، مید، هوسرل، و دیگران بدان پرداختند. شکل متأخرتر آن نیز در آرای نظریه‌پردازان پس از نیمه دوم قرن بیستم و سرانجام ربع آخر قرن بیستم، یعنی کسانی چون آنتونی گیدنز، پیر بوردیو و یورگن هابرماس دیده می‌شود.

همانندی‌های این دو مفهوم نیز موضوع اندیشه این نظریه‌پردازان است. به باور ایشان، حالتی رجعی، دیالکتیکی و بازگشتی میان دو مفهوم برقرار است، نه دوگانگی و افتراق؛ زیرا نه آمال کنشگران بدون بستری برای حصول برآورده می‌شود، نه سیاست‌های نظام و جامعه بدون به‌کارگیری خواست و اختیار کنشگر اجراشدنی خواهد بود. بنابراین، بر یگانگی کنش و ساختار تأکید می‌ورزند. طرفداران کنش در زمره اختیارگرایان، و ساختارباوران در زمره جبرگرایان، که قائل به منفعل بودن کنشگرند، قرار می‌گیرند.

گفتنی است که صاحب‌نظران مذکور باورمندان به هر یک از دو رهیافت را تقلیل‌گرا می‌خوانند و خود در صدد رفع کاستی‌های آن‌ها برمی‌آیند. از نظر آن‌ها، هر دو گونه علوم طبیعی و علوم اجتماعی برای پویایی و تبیین نظریه‌های خود به دیگری نیازمندند و نباید عاملیت را به ساختار یا ساختار فروکاست. بنابراین، هر سه اندیشمند، گیدنز و بوردیو و هابرماس، به تلفیق و تعامل دو مفهوم با یکدیگر قائل‌اند و به بررسی جامعه‌شناسانه دو مفهوم در جهان مدرن و طی فرایند نوگرایی و تحولات تکنولوژیک و سلطه سرمایه‌داری پرداخته‌اند. آنتونی گیدنز با نظریه ساختاری یا ساختاربندی، پیر بوردیو با نام ساختارگرایی تکوینی و یورگن هابرماس با نام کنش ارتباطی و عقلانیت تفاهمی به موضوع مذکور پرداخته‌اند.

در کتاب گذار به موج سوم جامعه‌شناسی بر آنیم اصول مشترک اندیشه‌های آنتونی گیدنز، پیر بوردیو و یورگن هابرماس را در رهیافت کنش و ساختار بررسی کنیم. بنابراین، به سه خصلت مقیدکنندگی ساختار، تأکید بر فرهنگ، ارتباطات و زبان و نیز وجود رابطه‌ای دیالکتیکی بین آن‌ها، که از مؤلفه‌های تفکر دو رویکرد یادشده است، خواهیم پرداخت. کتاب در شش بخش و نوزده فصل تنظیم شده است.

نتیجه‌گیری با خوانندگان است، که امید است کتاب راهنمای پسینیان و اهل نظر و اندیشه در شرح و بسط نظریه‌های اجتماعی باشد. دشواری آرای اندیشمندان موضوع مطالعه و نیز تازگی مباحث مربوط به موج جدید تعامل‌گرایی، که پس از دو موج پیشین کنش‌گرایی و ساختارگرایی می‌رود تا عرصه‌های روش‌شناسی و جامعه‌شناسی و سایر عرصه‌های علوم را متأثر سازد، کاستی‌هایی را در کار اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

همچنین گفتنی است، به غیر از این سه اندیشمند، افراد دیگری چون ریچارد رورتی، روی باسکار، برایان فی، باب جسوب و دیگران نیز در حلقه جریان تعامل‌گرایی قرار می‌گیرند، ولی به جهت پرهیز از طولانی شدن مباحث در این کتاب صرفاً به طرح اندیشه‌های گیدنز، بوردیو و هابرماس پرداخته‌ایم. امید است که در فرصتی دیگر، در جلد دوم این کتاب، به آرای دیگر نظریه‌پردازان بپردازیم.

چاپ نخست گذار به موج سوم جامعه‌شناسی: جامعه‌شناسی تعامل‌گرا با نام فراسوی کنش و ساختار در آرای آنتونی گیدنز توسط انتشارات گام نو در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است.

امیدواریم این پژوهش چندبُعدی، از جهت بررسی سه دوره متوالی رهیافت (کنش‌گرا، ساختارگرا و تعامل‌گرا) و نیز بررسی دیدگاه سه متفکر بنام آن، با توجه به تجدیدنظر و ویراست دوم، مورد توجه صاحبان اندیشه و دانشجویان علاقه‌مند قرار گیرد.

مقدمه

به آسانی نمی‌توان تاریخ آغاز نظریه جامعه‌شناسی را به دقت تعیین کرد، زیرا انسان‌ها همواره از آغاز تاریخ به زندگی اجتماعی می‌اندیشیده‌اند و نظریه‌هایی درباره آن بیان کرده‌اند. در این پژوهش نیز، به جهت برگزیدن پهنه خاصی از تفکر اجتماعی (بحث تعامل کنش و ساختار)، هدف آن نیست که بر دوران تاریخی گذشته چون یونان، رم و قرون وسطا متمرکز شویم.

خاستگاه تفکر در مورد فرد و جامعه به افلاطون و ارسطو (در قرن چهارم و پنجم پیش از میلاد)، در مقام نخستین متفکرانی که به نحوی نظام‌مند به بررسی مشکلات جامعه پرداختند، برمی‌گردد. از نظر افلاطون، انسان برای رهایی از نیستی، و خود شدن نیازمند به دیگری است و فقط در اتحاد با دیگری است که آدمی می‌تواند به خود اعتماد کند. مهم‌ترین اصل در اندیشه وی یقینی است که در نتیجه ارتباط و تفاهم متقابل میان آدمیان به دست می‌آید (یاسپرس، ۱۳۵۷: ۳۶-۳۷). ارسطو انسان را حیوان سیاسی تعریف کرد و جامعه را صورت تکامل‌یافته انگیزه‌های انسان می‌دانست. او بر این باور بود که انسان بدون اجتماعی از انسان‌ها یا سازمان اجتماعی هیچ است. او نخستین متفکر تجربه‌گرا در علم سیاست و علوم اجتماعی بود. یونانیان متأخر از این هم فراتر رفتند و باور داشتند که باید از دیدگاهی «غایت‌شناسانه»^۱ در جامعه نگریست؛ هدف و مقصود چیست؟

1. teleological

خوب است یا بد، آیا جامعه از عهده برآوردن آن برمی‌آید یا خیر. بنابراین، علم سیاست یا جامعه‌شناسی با علم اخلاق یکپارچه گردید. فیلسوفان مسیحی سده‌های میانه نیز فرد را موجودی ناکامل و متعلق به یک کل بزرگ‌تر می‌دانستند و جامعه انسانی را به مثابه بازتاب ناکامل قلمرو خدا به شمار می‌آوردند (گلدمن، ۱۳۸۱: ۲۸۱). رواقیان «طبیعت» را قلمرویی از هستی می‌دانستند که قوانین آن ثابت و لایتغیر است و «عقل کلی» بر آن حاکم است، و انسان - که از نعمت عقل بهره‌مند است - باید از قوانین آن اطاعت کند. به بیان دیگر، آن‌ها قوانین طبیعی را در مقابل قانون انسانی قرار دادند.

فروپاشی نظام سیاسی در اروپا و سقوط امپراتوری روم گسستگی کامل آرا و اندیشه‌های پیشین را موجب شد و به چندپارگی قدرت محلی منجر گردید، و شکل‌گیری نظام فئودالی در اروپا جامعه را به صنوف جدا از هم تبدیل کرد. «فلسفه مدرسی»^۱، متأثر از فلسفه ارسطو و جزمیات مسیحی، مضمون تفکر فلسفی را به مدت چند قرن تعیین کرد، و از این هنگام به بعد، حرکت جامعه در اروپای غربی به برابری بیشتر در زندگی سوق یافت. ایده فردباوری سیاسی را اولین بار در قرن هفدهم (عصر انقلاب علمی) توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، پدر ذره‌گرایی، مطرح کرد. وی انسان را در عین شریور بودن دارای ابزار عقل می‌دانست. «عقل» است که فرد را به اجتماعی بودن و انسان را به تشکیل جامعه و حکومت و دولت رهنمون می‌سازد.

پس از وی، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۶۴) انسان‌ها را بر خلاف حیوانات متکی بر نفس خود فرض کرد. بنابراین، هر دو اندیشمند کار خود را از انسان آغاز کردند.

در قرن هجدهم میلادی، شالوده‌های دنیای نوین غرب پی ریخته شد و خردگرایی^۲ یا عصر روشن‌اندیشی نقطه آغاز انقلابی در عالم اندیشه گردید، که آن را باید ادامه رنسانس و انقلاب علمی، یعنی تبیین ساده‌تر پدیده‌ها بر اساس مشاهده فردگرایانه، آزمایش و محاسبه دانست.

اخترشناسی با فیزیک و ریاضیات منسجم گشت، و با انقلاب کوپرنیک

در اخترشناسی و کتاب *اصول ریاضی فلسفه طبیعی*^۱ نیوتن (۱۶۸۷) انقلابی در مفهوم انسان پدید آمد. عواملی چون تجدید حیات مطالعه در ادبیات و فرهنگ روم و یونان باستان، بسط مسافرت، کشف سرزمین‌های جدید و خصوصاً اختراع چاپ و اشاعه بیشتر فرهنگ، و فلسفه مبتنی بر مکانیک در ایجاد این مفهوم جدید از انسان نقش عمده‌ای داشتند؛ به گونه‌ای که بشر را بر سرنوشت خود مسلط کرد و این مفهوم مکانیکی (ماشین‌وار) از انسان همچون اتم، از آن پس، پیش‌فرض ضروری تفکر گردید و خیزشی در علم ماده، فیزیک و شیمی، و در مفهوم انسان - که با هم در ارتباط بودند - به وجود آورد (آبراهام، ۱۳۶۸: ۳۱-۳۲).

ژان ژاک روسو^۲ (۱۷۱۲-۱۷۷۸) از «اراده عمومی» سخن به میان آورد و آن را اراده مشترک و جمعی جامعه برشمرد. از نظر او، طبیعت راستین انسان در تحقق یافتن اراده عمومی است، و انسان جزء لاینفک جامعه است.

فیلسوفان عصر روشن‌اندیشی اساساً انسانگرا بودند، و نوآوری اصلی آن عصر بسط روش‌ها و قوانین علوم طبیعی در مطالعه انسان و جامعه بود. انسان و جهانش ملاک و معیار همه چیز شده بود که به معنای دنیوی کردن عمیق اندیشه و فرهنگ غربی بود.

سپس در قرن نوزدهم سه انقلاب رخ داد؛ انقلاب امریکا که به تأسیس نخستین حکومت جمهوری در عصر جدید منجر گشت؛ انقلاب فرانسه که سرمشق انقلاب‌های بعدی در برانداختن حکومت متحجر و ارتجاعی بود؛ انقلاب صنعتی که ساختار اقتصادی و اجتماعی را ابتدا در اروپا و سپس در بقیه جهان دگرگون ساخت. جنبش روشنگری و رمانتیک نیز موجب شدند آدمیان طبیعت، انسان، جامعه و خداوند را در پرتو تازه‌ای از ماهیت و شکل تاریخی آن‌ها بنگرند.

بنابراین، علوم انسانی کار خود را از تشبه به علوم طبیعت آغاز کرد، چنان‌که زانوان کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) در برابر فیزیک نیوتونی لرزید و متافیزیک را مورد لعن قرار داد، یا اگوست کنت^۳ و جان استوارت میل که

1. *Mathematical Principles of Natural Philosophy*

2. J. J. Rousseau

3. General Will

4. Auguste Comte

1. scholasticism

2. rationalism

علم جامعه را بر علم طبیعت بنا نهادند و از روش استقرایی برای رسیدن به قوانین منضبط و ریاضی‌وار و پیش‌بینی‌پذیر (اثبات‌پذیر یا ابطال‌پذیر) در عرصه فرد و جمع بهره بردند. به این ترتیب، علم‌الاجتماع تجربی زاده شد، که در کارل مارکس (توتالیترها و سوسیالیست‌ها) نیز تأثیرگذار بود (لیتل، ۱۳۷۳: ۱۷).

در نیمه اول قرن نوزدهم، آگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) یک دستگاه فکری جامع و فراگیر بنیاد نهاد؛ به گونه‌ای که مطالعه اجتماعی وی نخستین مطالعه علمی جامعه بود، و در آن «اثبات‌گرایی»^۱ به مدد عقل با واقعیت‌های عینی محض سروکار داشت. در علوم اجتماعی مورد نظر کنت روش‌های تجربی و مبانی معرفت‌شناختی و حتی کارکردی برای نوع بشر باید از الگوی علوم طبیعی پیروی کند. وی می‌پنداشت که جامعه بشری نیز باید با روش علوم طبیعی بررسی شود. کنت پیدایش علم اجتماعی را وابسته به تحول علوم پیشین و خصوصاً زیست‌شناسی می‌دانست، که از نظر وی دارای خصلتی کل‌گراست.

در واقع، از میانه و اواخر سده نوزدهم میلادی است که اندیشمندانی می‌یابیم که می‌توان آن‌ها را جامعه‌شناس نامید، اما بدیهی است که حوزه‌های فکری عمیقاً تحت تأثیر زمینه‌های اجتماعی زمان خود شکل می‌گیرند. اوضاع اجتماعی سده نوزدهم و اوایل سده بیستم مهم‌ترین عامل در تحول جامعه‌شناسی و نظریه‌پردازی بوده است. رشته‌ای طولانی از انقلاب‌های سیاسی، در پی انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، سراسر سده نوزدهم را متأثر از خود ساخت و پیامدهای منفی، از جمله آشوب و بی‌سامانی‌های آن، توجه نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی را به خود جلب کرد؛ چنان‌که آرزوی بازگرداندن نظم به جامعه مایه وحدت تفکر آنان بود. می‌توان آن را مهم‌ترین عامل در نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی به شمار آورد؛ به گونه‌ای که جامعه‌شناس و فیلسوفی بنام و تأثیرگذار در نظریه‌پردازی اجتماعی همچون کارل مارکس به ادغام تفکر هگل (دیالکتیک) و فوئر باخ (ماتریالیسم) پرداخت و ماتریالیسم دیالکتیکی را پی ریخت و بر وجه تولید مادی و ارزش اضافی انقلاب کارگران پرولتر و... تأکید کرد.

ماکس وبر بنیاد کارش را بر فراگرد عقلانیت (عقلانیت ذاتی و صوری) نهاد و دیوان‌سالاری را نمونه عالی عقلانیت برشمرد، موضوع جامعه‌شناسی را تفسیر فعالیت اجتماعی دانست، و به معنا، عمق، جامعیت و فردیتی باور داشت که قانون‌وار نیست؛ حتی اگر در قالب علی (فهم علی) بیان گردد.

امیل دورکیم، که از نظر سیاسی لیبرال و از نظر فکری محافظه‌کار بود، بر الزام‌آوری ساختارهای اجتماعی بر افراد و دیدگاهی کلان‌نگر تأکید می‌کرد؛ زیرا وی امر اجتماعی را همچون شیء تلقی می‌کند و به انتزاع، تعمیم و تبیین در قالب علیت قانون‌وار (نظم علی) باور دارد.

به هر ترتیب، با توسعه جامعه‌شناسی، نظریه‌های جامعه‌شناسی نقشی عمده در تبیین مسائل و مشکلات اجتماعی ایفا کرده‌اند و به ویژه تحولات، جنبش‌های اعتراضی و بحران‌های قرن بیستم، امیدهای آرمانی پس از جنگ جهانی دوم و دوباره‌سازی جامعه، جهت‌گیری جدیدی را در نظریه‌پردازی اجتماعی موجب گردید و دیدگاه‌ها و مکاتب عمده‌ای را ذیل دو رویکرد عمده در جامعه‌شناسی (رویکرد اثباتی و رویکرد تفسیری) به وجود آورد.

با این وصف، برخی نظریه‌پردازان به باور و اختیار، نقش و تأثیر کنشگر و فاعل آگاه و بالاراده و آزاد در دگرگون‌سازی سازمان و ساختار اجتماعی قائل گردیدند، و برخی دیگر بر نقش تقیدی و محدودکنندگی ساختارها و نظام و نهادهای اجتماعی در استقلال و اختیارات کنشگران و فاعلان جامعه تأکید داشتند. همین دوسویگی نظریه‌پردازان را به دو گونه رویکرد کنش‌گرایی و ساختارگرایی بودن متمایل ساخت.

مفارقت روش میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی عده‌ای از متفکران جامعه‌شناسی را به سوی علوم طبیعی - تجربی و اثباتی - پوزیتیویستی متمایل گردانید و عده‌ای دیگر نیز به علوم انسانی - اجتماعی و تفسیری - فلسفی، پدیدارشناسی متمایل گردیدند. این علوم، به طور کلی، ذیل عنوان‌های جامعه‌شناسی اثباتی و تفسیری جای گرفتند.

از اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، اصطلاح «پدیدارشناسی» در برابر روش پوزیتیویستی غالب (اثبات‌گرایی) در علم اجتماعی مطرح شد که به بررسی دیدگاه کنشگر در برابر بهره‌مندی از آمار توسط پوزیتیویست‌ها می‌پرداخت؛ در حالی که مشی علمی با گرایش تبیینی وظیفه یافتن زنجیره علل را بر

عهده دارد و به بررسی وجوه محدودی از یک پدیده از منظری خاص می‌پردازد.

در علوم اجتماعی با گرایش تفهیمی (رویکرد تفسیری) تمامیت پدیده در میان مجموعه‌ای از روابط و از منظرهای متعدد فهمیده می‌شود، و به عبارتی، امور اجتماعی نشان‌دهنده نوعی توالی حوادث (فرایندهای زمانمند) است که از لحاظ ساختاری و کارکردی به هم پیوسته‌اند و در قالب یک نظام سازمان یافته‌اند. به بیانی دیگر، یافته‌های علم اجتماعی آموزه‌ها و احکام انتزاعی‌اند که اعضا و بازیگران آن‌ها را تعبیر و تفسیر می‌کنند؛ نوعی گشادگی معنایی و تفسیرپذیری، کثرت‌گرایی و عدم قطعیت از حضور هم‌زمان پارادایم‌های متفاوتی که این علم را به ویژگی تفسیربردار بودن تبدیل می‌کند و عدد، فرمول و کمیت‌پذیری این اوصاف را تغییر نمی‌دهد.

در یک گرایش شناخت تحلیلی و روش استدلال فرضی - قیاسی به کار گرفته می‌شود، در دیگری بر شناخت ترکیبی و استدلال استنباطی - تفسیری تأکید می‌گردد. باید دانست که انتزاعات مبتنی بر آمار (روش کمی تجربی) به خودی خود اعتبار خاصی ندارند، بلکه فقط زمانی سخنی برای گفتن دارند که در قالب نظریه قرار گیرند و دارای معنایی خاص گردند. همچنین برای تبدیل شدن به علم و عمل علمی باید قواعد کلی و تعمیم‌ناپذیر به یک تعمیم قانون‌وار منتهی گردند و به صورت عینی درآیند، زیرا علل، عوامل لازم و کافی ایجاد منظم و قاعده‌مند پدیده‌های مشاهده‌پذیرند.

علوم اجتماعی با روش‌ها و اشکال متفاوت شناخت (مانند اقتصاد، تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی...) و معیارهای متفاوت در سنجش آن روبه‌روست، که در همه آن‌ها تعامل آدمیان از چشم‌اندازهای متفاوتی بررسی می‌گردد. انسان موضوع زیست‌شناسی و دیگر علوم طبیعی نیز هست که شناخت خود را از جهان اجتماعی کسب می‌کنند. بنابراین، تولید معرفت، چه از طریق علوم اجتماعی، چه از طریق علوم طبیعی، همواره موقتی و محل تردید است؛ به ویژه جامعه‌شناسان شناخت علمی را مطلق نمی‌دانند و ارزش‌های فرهنگی مربوط را در آن تأثیرگذار می‌دانند.

موج سوم نظریه‌پردازی جامعه‌شناسی تعامل‌گرایانه در باب کنش و ساختار برگرفته از دو رویکرد ذکرشده را می‌توان ادامه و مکمل هر یک از

دیدگاه‌های اثباتی و تفسیری در نظریه جامعه‌شناختی محسوب کرد. این رویکرد شامل مجموعه‌ای پیچیده از روش‌شناسی‌ها، شناخت‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌هاست؛ به طوری که اندیشمندان طرفدار آن (مثل آنتونی گیدنز، پیر بوردیو و یورگن هابرماس) به جمع هر دو رویکرد موجود در نظریه اجتماعی باور دارند. آن‌ها دو رویکرد عمده در جامعه‌شناسی را که تا قبل از آن به اثبات مدعای خود در لفاف اثباتی - تفسیری، عینی - ذهنی و عاملیت - ساختار، و... می‌پرداختند تقلیل‌گرا و در ارائه راه‌حل‌های اجتماعی ناکافی می‌دانند.

قائلان به رویکرد جدید جامعه‌شناسی، یعنی تلفیق و تعامل‌گرایی ساختار-عاملیت، ضمن توجه به ساختار و جامعه، عاملیت را بی‌اثر نمی‌خوانند، و برعکس، در پی اعاده حیثیت از عاملیت و کنشگران اجتماعی طی رابطه‌ای دوگانه و توافقی دوسویه برآمده‌اند و آن را همراه با رابطه‌ای دیالکتیکی از هر دو مفهوم بیان داشته‌اند، که در فصل‌های مربوط به هر یک در قالب طرح اندیشه‌گذار به موج سوم جامعه‌شناسی: جامعه‌شناسی تعامل‌گرا به طور مشروح آورده خواهد شد.